

مورخ ۱۳ مارچ ۱۹۱۳ خطاب به مستر و مسس مورز در منزل مبارک در پاریس: درباره پاسخ به برخی سوالات

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



مورخ ۱۳ مارچ ۱۹۱۳ خطاب به مستر و مسس
مورز در منزل مبارک در پاریس:
درباره پاسخ به برخی سوالات^۱

(خطابات جلد سوم، ص ۶۸۰-۷۲)

هو الله

خوش آمدید. من وقتی کتاب شما را دیدم خیلی مسرور شدم، می خواستم شما را ملاقات و اظهار تشکر
نمایم که آثار عتیقه را جمع و ضبط نمودید. شما ها از شرق خبر دارید که چقدر افق شرق را ظلمت
نادانی احاطه کرده بود، ادیان و مذاهب شرق در نهایت عداوت و جدال بودند، به درجه ای که

^۱ نطق مبارک برای مستر و مسس مورز در پاریس در ۱۳ مارچ ۱۹۱۳



ORIGINAL



AUDIO

اسرائیلیان روز باران نمی توانستند از خانه بیرون بروند، چه که سائرین با رطوبت آنها را لمس نمی نمودند و ایشان را پاک نمی دانستند. ملل شرق خون همدیگر را ریختن مباح می دانستند. در همچو زمانی حضرت بهاء الله چون شمس از افق شرق طالع شده. (اول) اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع اغنام الهی هستند و خدا شبان حقیقی و به کلّ مهربان، جمیع را رزق می دهد جمیع را می پروراند اگر دوست نداشت مهربان نبود، آنها را خلق نمی کرد، روزی نمی داد. (ثانی) تعلیم حضرت بهاء الله تحرّی حقیقت است که چون ادیان تحرّی حقیقت نمایند، متحد شوند، زیرا حقیقت یکی است، تعدّد قبول ننماید. بالعکس چون تقالید مختلف است مادام پیروی تقالید می کنند، در اختلاف و نزاعند. (ثالث) دین باید سبب محبت و الفت بین بشر باشد. اگر دین سبب نزاع و جدال شود، بی دینی بهتر است، زیرا دین به منزلهٔ علاج است، اگر علاج سبب مرض گردد، ترک علاج بهتر است. خدا ادیانرا برای ارتباط بین قلوب و محبت و الفت فرستاده، نه اختلاف و عداوت. (رابع) باید دین مطابق عقل و علم باشد. اگر مسئله ای از مسائل دینیّه مطابق علم و عقل نباشد، وهم است.

از این قبیل تعالیم بسیار فرمود، ولی او را تکفیر نمودند و اموال را نهب و غارت کردند، حبس و زجر نمودند. آخر از ایران سرگون به بغداد شد و از بغداد به اسلامبول و رومیلی. با وجود این، دیدند این سراج روشن تر شد و قوّت این امر شدید تر گشت. عاقبت حضرت بهاء الله را به سجن عکا فرستادند، ولی بهاء الله در زیر زنجیر امر الله را بلند نمود و تعالیمش را در جمیع ممالک منتشر ساخت. با وجود آنکه در حبس بود، احکام صلح و سلام را ترویج فرمود. پنجاه سال پیش مسئلهٔ صلح عمومی را اعلان نمود به سلطان و شاه ایران نوشت که هر چند من در زندانم و مبتلای ظلم و طغیان، لکن این سلطنت و عزّت نیز پایدار نماند، مبدّل به زحمت می گردد، آن الواح در هند مطبوع شد و الآن موجود است.

خلاصه از نفوذ این تعالیم در شرق، امم مختلفه متحد شدند، نفوس کثیره از یهود و زردشتی و مسیحی و مسلمان الفت تامّه جستند و در نهایت یگانگی و اخوّت با یکدیگر محشورند، چنانچه اگر کسی در مجمع آنها وارد شود نمی داند، کدام یهود، کدام زردشتی، کدام مسیحی، کدام مسلمان است. گویا کلّ برادران و خواهرانند و یک عائله و خاندان.

(مستر و مسس مورز اظهار نمودند که از این امر ما خوب اطلاع داریم، این امر نوری است که از شرق دمیده و سبب صلح خواهد شد؛ فرمودند:)

بلی، بلکه انشاء الله عالم آسوده شود. چقدر بلایا بر نفوس وارد شد. چقدر مادران بی پسر، چقدر پسران بی پدر گشتند. همه این جنگ و جدال ها از تعصبات است. یکی از دوستان من در اینجا ذکر می کرد که در شرق شش قریه در نهایت عمران و آبادی داشته، حال خبر آمد که تمام زیر و زبر شده، هیچ اثری از آبادی نمانده.

(عرض کردند چیزیکه در این امر خیلی جلب قلوب و انظار می نماید، آن قوه ایست روحانی که سبب صلح و اتحاد می شود، و الا ما مجالس بسیاری داشتیم که برای صلح بوده، ولیکن جمیع بیفایده و اثر مانده؛ فرمودند:)

بلی، در عالم انسانی صلح و وحدت یا از ارتباط وطنی است که بواسطه هموطنی جمعی بهم مربوط می شوند یا از ارتباط جنسی است یا از ارتباط سیاسی، ولی هیچیک کفایت ننماید. چه بسیار هموطنان که با یکدیگر در جنگ و جدالند و علاوه هرکس وطن خود را دوست دارد، دوستی وطن خود سبب دشمنی با دیگران می شود. همین طور ارتباط جنسی و سیاسی به سبب اختلاف قومی و اختلاف منافع ممکن نیست سبب صلح و اتحاد عمومی گردد. پس چه باقی ماند؟ قوه الهی لازم است تا سبب چنین صلح و اتحادی گردد.

(در باره نفوس بد اخلاق سؤال نمودند که با آنها چگونه سلوک شود؟ فرمودند:)

قوه الهیه اخلاق را تعدیل می کند. شخصی از اهل قفقازیه از قطاع طریق بود، نفوس بسیاری را کشته بود. چون بهائی شد، به درجه ای مظلوم گردید که ششلول به او انداختند، ولی او دست باز نکرد. چنان شخص درنده ای، چنین انسان مظلومی شد. پس باید اخلاق را تعدیل نمود تا نفوس متنبه شوند و این جز به قوه الهیه ممکن نیست.

(سؤال نمودند در چه مملکتی بهائی بیشترند؟ فرمودند:)

در ایران اهل بها بیشترند، ولی این امر در آنجا تمکن یافته. در امریکا هم از هر قبیل نفوس هستند.

(عرض نمودند الحمد لله در این عصر از هر ملتی نفوس با استعداد یافت می شوند که آرزوی صلح عمومی دارند، نمی گویند ما نصاری یا مسلمانان، بلکه طالب الفتند، اما از مسائل دینیّه در کنار؛ فرمودند:)

بلی این قرن قرن حقیقت است. از هر جهت در عالم ترقی فوق العاده حاصل و مشهود، اما نگاره جوئی نفوس از ادیان؛ سبب این است که ادیان سابقه از نفوذ و تأثیر باز مانده، مانند اشجار بی ثمر یا مثل قشر بدون لب. ملاحظه نمائید که حضرت مسیح فرمود اگر کسی به شما تعدی کند، شما در عوض خوبی کنید و حال امت مسیح شب و روز مشغول حربند و نام آن را حرب مقدس نهاده اند. این چه مناسبت به تعالیم الهیه دارد، با آنکه حضرت مسیح برای خود قبول صلیب فرمود، شفاعت قاتلان نمود؟

(عرض کردند شما مسیح را چه می دانید؟ فرمودند)

چنانچه در انجیل است، ما مسیح را کلمه الله می دانیم. نهایت آن را شرح می دهیم و بیان می کنیم. ما جمیع انبیا را قبول داریم، حضرت موسی، حضرت ابراهیم، و حضرت رسول و سایر انبیا را تمام بر حق می دانیم. می خواهیم جمیع امم را بهم صلح دهیم. هزار سیصد سال است بین مسیحی و مسلمان جنگ و جدال است به جهت سوء تفاهم. اگر این سوء تفاهم از میان بر خیزد با یکدیگر برادر شوند.

(عرض کردند تعالیم مسیح صرف روحانی بود اما در اسلام جنگ بود؛ فرمودند:)

تفصیل آن این است که حضرت رسول سیزده سال در مکه بود و همیشه مبتلای زجر و زحمت. او را اذیت می کردند، اصحابش فرار کردند، بعضی اسیر شدند، می خواستند خودش را نیز بکشند، لهذا هجرت فرمود. ولی مخالفین لشکر کشیدند، بر سر حضرت محمد آمدند تا رجال را بکشند و نساء را اسیر کنند. حضرت محمد امر به دفاع فرمودند. این بود اساس حرب اسلام که هر چه مدافعه می کردند، آنها را شکست می دادند، باز بر می گشتند با حضرت محاربه می نمودند، زیرا خونخوار بودند، همیشه حرب دائمی در میان داشتند و به حرب و قتل نفوس و نهب اموال و اسارت عیال و اطفال افتخار می کردند. و دیگر آنکه حکم مدافعه و مقاتله در اسلام با مشرکین عرب خونخوار بود، نه اهل کتاب. اما در باره اهل کتاب و مسیح مذکور است، آنچه که ابدأ در انجیل آن گونه ستایش نیست. می فرماید مریم خطیب نداشت، بلکه همیشه در قدس الاقداس بود. از آسمان برای او مائده نازل می شد و حضرت مسیح به مجرد تولد تکلم فرمود. این نص قرآن است که نصاری دوست شما هستند. باری شما گوش به حرفهای رؤسای روحانی متعصب ندهید، زیرا تقلید آنها سبب فساد شده، و الادر قرآن نهایت ستایش مذکور و موجود. باری مقصد این است که حضرت موسی درختی غرس فرمود که ثمر اخلاق مرضیه و کمالات و ترقیات عظیمه داد و آن درخت امر الله و شریعة الله بود، ولی چون کهن شد، از ثمر باز مانده. حضرت مسیح آمد و باز از همان اصل نهالی غرس فرمود که فواکه و ثمرات

طیبه داد و همچنین سایر انبیا. ولی اساس ادیان الهیه ترک شده و حال همه بی ثمر مانده. جز تقالید در دست امم نیست. لهذا حضرت بهاء الله باز شجره غرس فرمود که ثمر صلح دهد و میوه وحدت عالم انسانی به بار آرد.

(عرض کردند این سبب اطمینان است و یکی از آثار اطمینان، راحت بودن هنگام مرگ است؛ بسیاری از مسیحیان را دیده ایم که در حال موت نهایت اضطراب داشته اند؛ فرمودند:)

بلی، انسان روحانی نمی ترسد، می داند که در عالم وجود فنائی نیست. بهائیان زیر شمشیر خندان بودند، بلکه به قاتل خود شیرینی می دادند و می گفتند شما سبب سعادت و تقرب ما شدید و از برای شما مغفرت الهی می طلبیم. باری امیدوارم که کتابی ملکوتی تألیف نمائید که آثارش ابدی باشد.

(عرض کردند کوشش می کنیم و رجای تأیید و مدد داریم؛ فرمودند:)

البته چون لسان بگشائید، مؤید می شوید. حضرت مسیح می فرماید چون لسان می گشائید فکر نکنید که چه بگوئیم، روح القدس به شما القاء می نماید. لهذا امیدوارم خدا شما را تأیید کند. ابداً شما را فراموش نمی نمایم. انشاء الله خادم صادق ملکوت الهی شوید و کتابی هر دو بالاتفاق بنویسید که در جهان الهی الی الابد پاینده بماند.

(وعده خواهی از حضور مبارک نمودند که به سوس تشریف ببرند؛ فرمودند:)
ممکن نیست دو سال و نیم است در سفرم باید زود مراجعت نمایم.

